

مأش = ضمیر شخصی. ما.

مابین = مابین، وسط.

ماپلے = اولین میوه ایکه پخته میشود؛ توذ نو خه پست، لوقبن: "ماپلے نبتوید" = وقتیکه اولین توت پخته میشود، میگویند "ماپلے یا اولین میوه توت برآمد برآمد".

مات = مانده، خسته، زله؛ ~ خه قے یے، چای تو-رد وپذ ام = اگر مانده شدی، چای برای تو تیار میکنم؛ مات چ. = مانده ک.، خسته ک.؛ مات س. = مانده ش، خسته ش.؛ مات-ات مافه = بیش از حد مانده شدن؛ مات-ات مافه چ. = بیش از حد مانده ک.؛ مات-ات مافه س. = بیش از حد مانده ش. م. وتهر.

مات-رهنگ = مانده رقم، خسته رقم؛ هر چیز خه ~ دقبسے = چطوری مانده رقم معلوم میشود.

مات-گرده = مانده، خسته، زله؛ ووقدبخ تر چید ~ آدم نه لهکبن = تا هفت روز کسی را بخانه نمی مانند (باورها).

ماتندهج = مانده، خسته، زله؛ ~ تر چید مه-دبذ = خسته و مانده بخانه داخل نشو.

ماتے = ماندگی، خستگی؛ لهک دے ~ زبیت ات، تهم اس دے پببخ ام = بگذار ماندگی او رفع شود، بعد از او پرسان میکنیم؛ تونبخ ام چوون خه فد، ماتے م-نه-وزبنت = تا وقتیکه من جوان بودم، ماندگی را نمی فهمیدم.

مات = تباق، عصا چوب.
ماچه خر، ماچه، ماچک = ماچه خر، خر ماده؛ م. نرخر.

ماچه، ماچک = خر ماده؛ یه ماچه مرکهب غل نیست = آن ماچه خر (خر ماده) هنوز نیست.

ماخ-مخک = بی قرار؛ یو ~، یے جا ندے نه نیت = او یک آدم بی قرار است، در یک جا نمی شیند.

مادر زاد = ۱-مادر زاد؛ ۲-لچ؛ مادر زاد چ. = لچ ک.؛ مادر زاد س. = لچ ش.؛ مادر زاد خو چ. = خود را لچ ک.

مادر = مادر.

مادرے = مادری.

ماده گاو = ماده گاو. م. ژاو، گاو.

ماده، مادده = ماده، پراگراف.

ماده = ماده.

ماده-کوگ = ماده کوگ.

مادیون = مادیان (اسپ ماده)؛ مو-رد قبت مادیونے چل گره (فلک.) = برای من چهل کره مادیان بیاورید.

مار ۱ = مار. م. دفوسک.

مار ۲: مار-ات مست = شور هلهله، پر سر و صدا، مست؛ شیچ یم مار-ات مست سذج = حالا این شور هلهله دارد.

مارا-مارا = آهسته، به سختی، آهسته قدم برداشتن؛ تو دوند ~ پوند تے یے ادے، مورخک تو دریاف کبنت = تو آنقدر آهسته راه میروی، که مورچه از دنبال خود را میروساند.

مارج واین = علف شبدر (Trifolium repens).

مارج = شبدر سفید (Trifolium repens) نام یکی از گونه‌های سرده شبدر است.

مارف = بب. معارف.

مارفے = بب. معارفے.

ماربچه، ماریبچه = سوراخ مار.

مازن = شیار، خط گود، خندق؛ دم زمخ بین اند ته فا ~ زونذبن = در بین زمین باز یک خط گود میسازند.

مازیچ = سازنده، گلکار.

ماوُخ = قهطی.

ماوُخ-پهغج = نجات یافته قهطی؛ مأش ام ~ نست ددے، تو مأش قستین اند ذهذے = ما نجات یافته قهطی نیستیم که تو ما را در قوشتی بزنی.

ماسل = ۱-ناظر؛ تماکے تهژبت-ات، کار کنبت-.

تو-رد چیز، ماسل-ات مأش تے-یا؟ = تمباکو می کشید و کار میکنید-. تو را چی، آیا ناظر ما استی؟؛ ۲-ا.خ.مذ. ماسل.

ماشین = ماشین.

ماشین-بوند = راه موتر روم. موتر-بوند.

موتر-بوند = راه موتر روم. ماشین-بوند.

ماشینه (روسی) = موتر.

ماہن = ماش (نام علمی: *Vigna radiata*): گیاهی است از تیره باقلائیان (فاباسه)، راسته باقلاسانان است. ماش گیاهی بومی هندوستان است اما در نقاط دیگر جهان مانند ایران نیز کشت می‌شود. در ایران این گیاه پس از برداشت جو یا گندم کاشته شده و در فصل پاییز و هنگامی که دانه‌های آن سفت و غلاف‌های آن زرد یا سیاه شد، محصول آن را در چند نوبت برداشت می‌کنند. نام انگلیسی ماش از یک لغت هندی به معنی «دانه سبز» مشتق شده است. سابقه کشت و استفاده از ماش به چهار هزار سال پیش و در جنوب هند بازمی‌گردد. در تایلند آثاری از استفاده و کشت ماش در ۲۲۰۰ سال پیش، کشف شده است. ماش در چین به سویای سبز معروف است. وپ.

ماہنہ = ماشه تفنگ.

ما فِطَّتْ = بب. مُو اِفِطَّتْ.

ما فِئ = بب. مُو اَفِئ.

ما فِئیت = بب. مُو اَفِئیت.

ما فہ = بسیار مانده و خسته؛ مافہ چ. = بسیار مانده و خسته ک.؛ مافہ س. = بسیار مانده و خسته ش. م. و تهر.

ما کے = دوک.

مال = حیوانات شاخدار خورد؛ گوسفند و بز.

مال-پایج = مال چران، چوپان.

مال-پبند = کوتاه کردن پشم گوسفندان.

مال-پنید، **مال-پنیت** = مال چرانیدن.

مالتاؤ = مالیدن.

مالج: مالج سِتاؤ = پردازش شدن (در مورد پوست)؛ **یَم مِلْهَت مالج** خه سؤد، موزرد تهم قه = وقتیکه این پوست برای تل (چموس) پردازش شد (آرا) برای من بیار.

مالچک = ۱- پردازش، درآورده شده (پوست)؛ هر وَخْت ید پوست ~ خه سؤد، چهرق دے ذه = وقتیکه پوست پردازش شد، آنر چرپ کن؛ ۲- پایمال شدن؛ **یَم مے** دوند جای بشهند قُذ ات، ید اربد و ابن ~ تا به همین جا خوب بود، و علف آنجا (طرف نشیبی) پایمال شده است. **مالچنک** = ۱- مچاله، مچالگی، چین و چروک؛ ید

وهرگ پُخَلت، وے وون ~ = آن گوساله ی تنه لش، پشم او مچاله است.

مال-ذیود = دوشیدن مال.

مالبن = نظارت، تعقیب؛ **مالبن چ**. = نظارت ک.، تعقیب ک.؛ **وېف نَخچیرین** اُم مالبن چود خو، بعد اُم وېذد = من نخچیر ها را تعقیب کردم و بعد (بالای شان) فیر کردم.

مآئند = از گوسفند؛ ~ گوینت اس سبتورند سست دے = گوشت گوسفند از گاو سست تر است.

ماله ۱ = ماله (کلوخ شکن)؛ **زَمخ** ارد لپ **کَلوخ (کَلوخک)** خه قُبد، بعدے چنرُخ وے دذ ماله تهرُبن = اگر در زمین کلوخ زیاد باشد، بعد شخم زدن آنرا ماله میکشند.

ماله ۲ = تپه سبز؛ **مالبن** اُم یاد تر دم ~ = من چهارپایان (خورد) را بردم به آن تپه سبز.

مآئند = مانند.

ماون، **معاون** = معاون.

مأون = بب. ماون.

ماونے، **معاونے** = معاونی.

مأونے = بب. ماونے.

ماووت = پشمی؛ **یو** ~ **گلیمے** موزرد قود = او برایم گلیم پشمی آورد.

ماه = ماه. م. مئست.

ماه-په ما = ماه به ماه.

ماؤنه خُر = بب. مایؤنه خُر.

ماؤنه = بب. مایؤنه.

مایکین = مفصل های لگن، استخوان لگن؛ دے **مایکین-بن زِدبنت** = مفصل های لگن او در رفته اند.

مایله، **مالیه** = خوراک حیوانی مخلوط از مشنگ و آرد و آب شور؛ **خایله-ات مایله** = مثل تار و سوزن، چسپیده با هم. م. تَریت.

ماین = بب. مُعین، مُعین.

مایؤنه خُر، **ماؤنه خُر** = معاش خور. م. تَنخا خُر.

مایؤنه، **ماؤنه** = ماهانه.

مُبا = ۱- آفت، بیماری همه گیر، طاعون یک بیماری واگیر عفونی مشترک بین انسان و حیوان با عامل باسیل یرسینیا پستیس (*Yersinia pestis*) نیز است. عامل این بیماری در سال ۱۸۹۴، پس از سال‌ها پژوهش الکساندر یرسین

در انستیتوت پاستور کشف شد. این بیماری بسیار خطرناک بارها در طول تاریخ باعث بحران‌های شدید اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شده است. از دوران باستان تا کشف علت این بیماری در سال ۱۸۹۴، چندین بار همه‌گیری طاعون، سراسر اروپا، آسیا و آفریقا را فراگرفته است. در سال‌های ۶۲۷-۶۲۸ میلادی، «طاعون شیرویه» سراسر استان‌های باختری شاهنشاهی ساسانیان، به‌ویژه میان‌رودان را در هم نوردید و باعث کشتن نیمی از جمعیت آن استان‌های شاهنشاهی و از جمله شاهنشاه ساسانی شد. در سده ۱۳۰۰ میلادی، شیوع طاعون خیارکی که به «طاعون سیاه» معروف شد، به مرگ بیش از ۷۵ تا ۲۰۰ میلیون نفر از مردم اوراسیا منجر گردید. تخمین زده می‌شود که یک سوم جمعیت ایران در آن زمان کشته شدند. در تاریخ ایران، به ویژه پس از بی‌ثباتی‌ها و زوال سامان کشوری به دلیل حمله مغولان، بیماری طاعون به‌طور متناوب شیوع پیدا کرده و باعث کشتن تعداد زیادی از مردم شهرهای مختلف شده است. از جمله، در سال‌های ۱۱۵۱-۱۱۵۲ شمسی، همه‌گیری «طاعون خیارکی در ایران» منجر به مرگ حدود ۲ میلیون نفر شد. وپ؛ یو آسون دهرذ نه فُد، مُبا یو فُد، مَاش مال-ات سِتور قَتله سُت= آن بیماری آنقدر آسان نبود، چهار پایان (خورد و کلان) ما را قتل کرد؛ ۲- درد سر ساز، مشکل ز، مشکل ساز؛ ک-اد وچ مس مُبا، ژندم خیرت= گنجشک هم مشکل ساز است، گندم را میخورد؛ مباح س. = چسپیدن، آزار دادن، مزاحم شدن؛ یو مو مُبا سَت-ات، وُز اُم وے هی چود= او مرا آزار میداد، و من او را (از پیش خود) راندم.

مُبارزه = مبارزه؛ مبارزه چ. = مبارزه ک.
مُبارک باد = مبارک باد.
مُبارک باد-ر هو = مبارک باد رو.
مُبارک = مبارک؛ مُبارک فِد! = مبارک باشد.
مُباپیچ = در بدبختی، در مشکلات؛ ک-ام ژاو مو-رد ~، ره-مپت مو-تے غاو یدپن= با این گاو (ماده) در مشکلات استم، هر روز مرا سرزنش میکنند.

مُبتدا = بب. مُبتدا.
مُبتلا = بب. مُبتلا.
مُبتدا، مُبتدا = ۱-گرامر. در دستور زبان، قسمتی از جمله که در مورد آن خبری داده می‌شود. د.خ؛
 ۲-مبتدا، آغار چیزی.
مُبتلا، مُبتلا = مبتلا.
مُت = مشت. م. سببت.
مُت-ذهیج، مُت-ژن = مشت زن.
مُتک ۱ = سوسک (قانغوزک) نخود و دیگر حبوبات (Bruchus tritus p.)؛ مُتکے کوخ چود مے مَنارج = سوسک مشنگ را سوارخ کرد؛ م. گوج، جوکک.
مُتک ۲ = دستک، دسته گاو آهن (خیش).
مُتکے-بورج = سنگ لشم؛ ~ قتے ته نصور یهنبن = با سنگ لشم نصور می شکند.
مُتل، مُتله = متل.
مُتید، مُتید = متحد.
مُت = ۱- بسیار زله و مانده، خسته؛ ۲- آشفته، سردرگم؛ مَث س. = پریشان ش.؛ مو ژاو ار بَنخ داد خو، وُز اُم ~ سَت = گاو (ماده) من در آب افتید و من سر درگم شدم؛ مَث رپداو = در یک حالت نا مناسب قرار گرفتن؛ آشفته شدن، سردرگم شدن؛ وهذپن وے سور اند مو جای تے کار چود خو، وُز اُم مَث رپد = در عروسی آنها بجای من کار کردند و من در یک حالت آشفگی قرار گرفتم. م. حیرون.
مُثال = مثال.
مُقال = مقال (واحد اندازه گیری وزن، یک مقال ۴.۲۶۵۸ گرام میشود).
مُتک = بسیار زله و مانده، خسته؛ خوند اُم چود، وے خاو اُم تیار نه چود خو، مُتک-اُم سَت = هر قدریکه کوشش کردیم درو را تمام نکردیم، و مانده شدیم.
مُتل = متل.
مُتلن، مُتلند، مُتلا (masalo) = متلن.
مُتله = متلی، مانند؛ به مُتله = به متلی، به ماندی.
مُج = دوگانگی، دو قلو؛ دهذپن ~ دے خه، مؤندپن = آنها که دوگانگی استند و با هم مانند استند.

مِجَاز = مزاج، طبیعت، کرکتر.

مِجَازِک = مزاج، طبیعت، کرکتر.

مِجَازِے = مزاجی، طبیعتی.

مِجَال = مجال.

مَجْبُور = مجبور؛ مجبور چ. = مجبوک؛ مجبور

س. = مجبور ش.

مَجْبُورِے = مجبوری.

مَجْلِس = مجلس.

مُحَافِظَت، مُوَافِظَت = محافظت.

مُحَبَّت، مُحَبَّت، مُحَبَّبَت، مُحَبَّبَت = محبت = ۱-

محبت؛ ۲- اسم خاص مذ و مث. محبت، محبت شاه.

مُحَبَّبِے = محبتی.

مُحَبَّب = ۱- محبوب؛ اسم خاص مذ. محبوب، محبوب شاه.

مُحَبَّبِہ = محبت. اسم خاص مث. محبوبه.

مُحْتَاج، مُتَاج، مُهْتَاج = محتاج.

مُحْتَاج = بب. محتاج.

مُحْتَاجِے، مُتَاجِے، مُهْتَاجِے = محتاجی.

مُحَرَّک = ۱- مجلس؛ جامعه؛ شُلکے قَتے یاخ

مه وش، مَاشِ مردینه معرکه یند گهپ ذبذ نه

قهرذبذ = با کارد آش بری آتش را شور ندهی،

که مرد ما در مجلس گپ زده نمی تواند" خرافه،

اعتقاد غیرمنطقی و ثابت نشده."

مُحَرَّکِہ = محرکه.

مُحَرَّم = ۱- محرم؛ اسم خاص مذ. محرم، محرم

بیک.

مُحَرَّمِے = محرمی.

مُحَرَّوْم = محروم.

مُحَرَّر = محرر.

مُحَرَّرِے = محرری.

مُحَرَّم = محکم؛ محکم چ. = محکم ک؛ محکم

س. = محکم ش.

مُحَرَّمِہ = محکمه.

مُحَل = محل (مسکن).

مُحَلِہ، مَحَلِہ = محله (مسکن).

مُحَلِہ = بب. محله، محله.

مُحَلِہ - بُخ = محله خورد.

مُحَنَّت دُوسَت = محنت دوست.

مُحَنَّت کَش = محنت کش.

مُحَنَّت = محنت؛ بی محنت راحت نه ونے = بدون

محنت راحت نمی بینی؛ محنت خو ذنداو = خود

را محنت دادن؛ محنت چ. = محنت ک.

مُحَنَّتِج = درد سر، در عذاب؛ چارک ام تر خو

چید قود خو، یو ~ مورد سوت = نفر را بخانه

خود آوردم و برابم درد سر شد.

مُخ پَهر = نان پر (تاجیکی، دسته ی از پر های

پرنده برای خال دادن نان).

مُخ = جوانه.

مُخ = ۱- غنچه، جوانه؛ اک- اد گل- اند دے ~ مو-

رد دهک = غنچه این گل را بمن بده؛ ۲- بچو. گل

پیچ برفی (نام علمی: Fallopa

baldschuanica) نام یک گونه از تیره هفت

بندیان است. وپ.؛ سه مُخ ذوف خو، پی قَتے

خهر ام = برو گل پیچ برفی را بچین، و با ماست

بخوریم. ۳- شخ، جوان (در مورد سینه دختر)؛

مُخ - مُخ بِشپن = سینه های شخ، انار پستان؛ وَم

مُخ بِشپن ام تَدبنت = من سینه های انار پستانش

لمس کردم (از ترانه).

مُخَارِکِہ = بب. مَبنارکِہ.

مُخَالَف = مخالف.

مُخَالَفِکِہ = نام چندین گیاه علفی:

۱- از مک (Cardaria repens)؛

۲- (Leptorhabdos parviflora)؛

۳- (Capsella bursapastoris).

مُخْتَار = ۱- مختار؛ ۲- ا.خ. مذ. مُخْتَار، مُخْتَار

بیک.

مُخْتَصَّر = مختصر؛ گهپ ~، به کوتایے

~ = کوتایے مختصر؛ گهپ ~ ک- ام ددے، فُکُت

سبب = کوتایے مختصر، همه تان بروید؛ به

کوتایے ~ یو پات بناه میرت = کوتایے مختصر،

آن پاد شاه می میرد (داستان)؛ مُخْتَصَّر چ. =

مختصر ک.

مُخْتَصَّرِث = مختصر.

مُخْتِہ = مخلوط نخود "مشنگ" و جو یا چودار"

گندم وحشی"؛ چوشچ ات مَبنارچ ته تر مُخْتِہ

دبذبن = مخلوط جو و مشنگ در جمع مُخْتِہ شامل

میشوند. م. مَنار، جو، چوشچ.

مُخْتِہ - کَبِنَت = غله باقلا با مخلوط جو یا چودار.

مَخَج (م.ث.) = بی گوش (گوسفند)؛ ~ مَر = گوسفند بی گوش.
مُخَج (م.ذ.) = بی گوش؛ گوسفند: ~ مَرِیج = قچ بی گوش؛ یو ~ وهرگ کچود = بره بی گوش چه شد.
مُخِجے (م.ذ.) = بی گوش (گوسفند).
مَخْشُول، **مَخْشُول** = مشغول؛ مشغول س. = مشغول ش.؛ **مَخْشُول** (مَخْشُول) خو چیداو = خود را مشغول کردن.
مَخْشُولِگے، **مَخْشُولِگے**، **مَخْشُولِے** = مشغولی؛ **مَخْشُولِگے** چ. = مشغولی ک.
مَخْصُوص = مخصوص.
مَخْصُوصَن = مخصوصَن.
مَخْفِے = مخفی.
مُخْک = گل؛ **مُخْک** چ. = گل ک.؛ **کِرُوین** ته ~ **کِینت**، وے ~ ته نه **خِبَن** = گلپر گل مکیند، گل آنرا نمیخورند.
مَخْلُوس = فاسد، غیر قابل استفاده، غیر قابل خوردن (گوشت)؛ **پد گوینت** ~، **وُز** ته دے نه **خهم** = این گوشت فاسد است، من آنرا نمیخورم.
مَخْلُوسَنَد = فاسد، گندیده، غیر قابل استفاده، غیر قابل خوردن (گوشت)؛ دے ~ ته **چهی خیرت**؟ = کی این فاسد (گوشت) را میخورد؟
مَخْلُوط = مخلوط.
مَخْلُوق = مخلوق.
مَدَا گویے، **مَدَدَا گویے** = مداح گوی (آهنگ مذهبی)؛ **مَدَا گویے** چ.، **مَدَدَا گویے** چ. = مداح گوی ک.
مَدَا، **مَدَدَا** = مداح (آهنگ مذهبی)؛ **دَم** ~ **یَت** ار **پاذ** نه **فرئیت** = مداح را تا آخر نخواندی.
مَدَار = مدار، قوت، نیرو، اتکاه؛ **تانپخ** اُم **جوون** **خه** **قُد**، **تور** **د اُم** ~ **قُد** = تا که جوان بودم، **برایت** **اتکاه** بودم.
مَدَارا = مدارا؛ **مَدَارا** چ. = مدارا ک.
مُدَافِیَه = مدافعه؛ **مُدَافِیَه** چ. = مدافعه ک.
مَدَاگَرے، **مَدَدَا گَرے** = مداح گری (آهنگ مذهبی).
مُدَّت، **مُدَدَت** = مدت.
مَدَد = مدد.
مَدَدِگَار = مددگار.

مَدَدِگَارے = مددگاری؛ **مَدَدِگَارے** چ. = مددگاری ک.
مُدَعَا = مدعا، هدف، قصد؛ **تات چیز** ~ **تے** **یئچ**؟ = تو به کدام مدعا آمدی؟
مُدَمَع = لجاز، سر سخت، شیطان صفت؛ **یو آپ** ~ **چارک**، **ژیرژے** نه **قود** = او یک مرد لجاز است، حتی **هیزم** **نیاورد**.
مُدَمَعے = لجازی، سر سختی، شیطان صفتی؛ **مُدَمَعے** چ. = لجازی ک.، **سر سختی** ک.
مَدَنے **وار** = مدنی، با فرهنگ، مودبانه؛ **یو ته** ~ **گهپ** **زید** = او مودبانه **گپ** **میزند**.
مَدَنِیت = مدنیت، فرهنگ.
مَدُووین = مدهوش، بی هوش؛ **یه اله** **مَدُووینت**، **گهرمے** **یے** **زار** **خه** = میگویند که او (م.ث.) **بیهوش** است، ممکن از گرمی باشد؛ **مَدُووین** چ. = **مدهوش** ک.، **بی هوش** ک.؛ **مَدُووین** س. = **مدهوش** ش.، **بی هوش** ش.؛ **آپ شراب** **دے** **رد** **مه** **ده**، **مَدُووین** **سود** = بسیار شراب **یرای** **او** **نده**، **مدهوش** **میشود**.
مَدُووینے = مدهوشی، بی هوشی.
مُدُوم، **مُدُوم** = مدام. م. **در** **گرد**، **دایم**.
مُدیرے = مدیر.
مَدَارے = چاشت.
مَدَارِجِبَف = از طرف چاشت، در وقت چاشت؛ **یو** **مال** **یبت** **چید** **سُت** **ات**، **وُز** **اُم** **قا** ~ **تر** **وے** **خِبَن** **سُت** = او **چهارپایان** **را** **بیرون** **میکشید** **و** **من** **در** **وقت** **چاشت** **نزدش** **میرفتم**.
مَدَار-خَابِنَت = نان چاشت؛ ~ **اُم** **خو** **جه** **زَابِنَت** = **من** **نان** **چاشت** **را** **با** **خود** **گرفتم**.
مَدَارے = چاشتی.
مَدَاکِرَه = مذاکره.
مَدَاکِرَه-کُن = مذاکره کن (مذاکره کننده).
مَدَب، **مَذَهَب** = ۱-مذهب؛ ۲-رسم و رواج؛ ۳- اسم خاص (م.ذ.)؛ **مَذَهَب** **شاه**.
مَذَهَب = بب. **مَذَب**.
مَذَبِن = میانه، بین، مابین؛ **وِبَف** **مَذَبِن** **یو** **عُدے** **قُد** = در **بین** **آنها** **یکی** **کلانتر** **بود**.
مَذَبِنَه = میانه، بین، مابین؛ **ار** **زَمخ** **مَذَبِن** **مه** - **دبذ** = در **بین** **زمین** **نرو**.

مُذْبِنِج = وسطی، مابینی.

مَراد، مُراد = مراد.

مُرا-مُرے = طاعون. مرض همه گیر (در حیوانات).

مُرْتَد = مرتد.

مَرْتَمُوش = آرسنیک یا آرسنیک (به انگلیسی: Arsenic) که در فارسی به اکسید آن مرگ موش و سولفید آن زرنیخ گفته می‌شود، عنصر شیمیایی است که در جدول تناوبی با علامت As مشخص است و دارای عدد اتمی ۳۳ است. آرسنیک شبه فلز سمی معروفی است که به سه شکل زرد، سیاه و خاکستری یافت می‌شود. آرسنیک و ترکیبات آن به‌عنوان آفت کش بکار می‌روند: علف‌کش، حشره‌کش و آلیاژهای مختلف. وپ.

مَرَجُون = ۱- مرجان (سنگ)؛ ۲- اسم خاص (مث.) مرجون، مرجون بېگم.

مَرَحْمَت = مرحمت، بفرمائید، لطفن، خوش آمدید؛ دېد أم-آ؟ مرحمت! آیا (اجازه است) داخل شوم؟- بفرمائید! مَرَحْمَت چ. = مرحمت کردن، مهربانی کردن، لطف کردن؛ کو مرحمت کِنَبِت، پد گوشت شتا مه-سود = شما مهربانی کنید که گوشت سرد نشود.

مَرَد = مرد. م. مَرَدِیْنِه.

مَرْدُم = مردم.

مَرْدَن = مردن.

مَرْدے کار = مردکار؛ وُز أم تمه رد مَرْدے کار نیست = من مرد کار شما نیستم.

مَرْدے کارے = مردکاری.

مَرْدِیْنِه گے = مردی، مسوولیت مرد ها؛ مَرْدِیْنِه گے خه گنے، نُرْت خو فَرْنِپ پے خو داد خبز = اگر مردی کنی امروز خود را نزد پدرت میرسانی.

مَرْدِیْنِه ۱ = مردی، شجاعت، جسوری.

مَرْدِیْنِه ۲ = مرد. م. مَرْد.

مَرْدِیْنِه-بچه = گروه جنس مرد، مرد ها، جوان ها، بچه ها؛ دهذ ~ نِثِن تَر درگاه-ت، گخایپن ار چید = گروه مرد ها در حیاط خانه بنشینند و زن زنها در خانه.

مُرْدَار = ۱- مردار؛ ۲- تنبل.

مُرْدَارے = ۱- مرداری؛ ۲- تنبلی.

مُرْد-آسپ، بچ. مُرْدِه-سپ = راشیتیسیم یا نرمی

استخوان یا بیماری ریکتز نرم‌استی (انگلیسی: Rickets) یک بیماری مربوط به رشد

استخوان‌ها است که در نوزادان و کودکان دیده می‌شود. در این بیماری استخوان‌های کودکان به دلایلی نرم باقی می‌مانند. این بیماری موجب خمیدگی و رشد ناقص استخوان‌ها و افزایش ریسک شکستن آن‌ها می‌شود. علت اصلی بیماری راشیتیسیم کمبود ویتامین د است، ولی کمبود کلسیم نیز در آن نقش دارد که موجب ترشح بیشتر هرمون پارا ترمون می‌گردد. راشیتیسیم بیشتر در کودکان دچار سوءتغذیه شایع است؛ ولی در بزرگسالان نیز دیده می‌شود. وپ.

مُرْدِه دُخ = بوی مرده.

مُرْدِه دُخ = مردنی، بی استعداد، تنبل، نحیف.

مُرْدِه = مرده.

مُرْدِه-پَتَنُوداو = تا مرگ لت کردن، لت کردن، زدن؛ اه-ذه قره-ت، تو مُرْدِه-یا پَتَنُم = ای بچه بس کن، اگر نی تا مرگ تو را می زنم. م. گندیس.

مُرْدِه-خُونِه = خانه عزاردار؛ تا اره مَبِثَخ هر-تهن تَر ~ خُراک خه قیرت، وے ته خَابِت لُوقِبَن = تا سه روز هر کسیکه به خانه عزا دار خوراک می آورد، آنرا "خَابِت" می‌گویند.

مُرْدِه-زَمِیْن = کهیر (به انگلیسی: urticaria)

واکنش آلرژیک حاد یا مزمن به شکل ورم‌دانه‌های گرد سرخ بر روی پوست که با خارش شدید همراه است. کهیر آماس و ورمی است در پوست بدن که شبیه به آماسی که از برخورد گزنه پدید می‌آید. کهیر بیماری کوتاهمدتی است که با سرخی پوست و خارش بسیار در تمام بدن همراه است. این عارضه پوستی به صورت دانه‌های کوچک صورتی رنگ یا به شکل برجستگی‌های وسیعتر و گاهی به صورت تاول دیده می‌شود و با خارش شدید همراه است. کهیر معمولاً بر اثر واکنش بدن در برابر آزاد شدن مواد هیستامینی یا ترکیباتی نزدیک به هیستامین پدید می‌آید. وپ.

مُرْدِه-سپ (بجو) = بب. مُرْد-آسپ.

مَرزَه، مَرزَه = تخته افقی یه امتداد دیوار برای نگهداری اشیای خانه؛ دَشید-قَه پس پِگل-ات-ته مَرزَه و بَدین = در لبه بام به امتداد افقی چوب می مانند.

مَریداو = ۱- غر کردن؛ ژکیدن؛ یه پش گته- ره-بسهب مَررد = آن پیشک تمام شب می ژکید؛ ۲- غر زدن (بالای کسی)؛ چیز وے تے دوند مَررے؟ = چرا بالای او اینقدر غر میزنی. مَررهن = غر غر؛ مَررهن چ. = غر غر ک. مَرریج = غرزن.

مَریشند = ب. نخود وحشی (نام علمی: Cicer acanthophyllum). ~ مس مین چناو ات، خود روی یه، و م رهنگ مین چناو ات، و م ساخت رُقند دستور = نخود وحشی هم مانند نخود اهلی است، اما خود روی، رنگ آن مانند باقلا است و شکل آن مانند نخود است. م. دپو-رُقند، دپو-رُقندک.

مَرَض = مرض.

مَرغ = مرغ.

مَرغافے = مرغابی (مرغ آبی).

مَرغک = حلقه دروازه.

مَرغه زار = چمن.

مَرقد = مرقد، قبر.

مَرکز = مرکز.

مَرکهب ج. مَرکهبین = مرکب، خر.

مَرکهبُخ، مَرکهب بُخ (ماده) = چوچه مرکب، چوچه خر.

مَرکهبُخ، مَرکهب بُخ (نر) = چوچه مرکب، چوچه خر.

مَرمر = مَرمر؛ مَرمر ژیر = سنگ مَرمر.

مَروت = پیچ؛ تنظیم کننده؛ سوئیچ.

مَروتے = با پیچ؛ با سوئیچ؛ پد لوفجک ~، خه نه-فهمے، مه تَخخ پے دم = این تیپ (به معنای واقعی لاسپیکر یا بلند گو) با سوئیچ است، اگر نمی فهمی، به آن دست نزن.

مَرهت گهر = تعارف کن.

مَرهت = تعارف؛ مَرهت چیداو = تعارف کردن.

مَروب = قیماق.

مَروب-روغن = روغن از قیماق.

مَروبهت، مَروب بهت = اتاله قیماق دار.

مَرود = ناک.

مَرودک وهن = نوع بید جنگی، بید خاکستری؛ م. ورمهک.

مَرپین = گستاخ، خود خواه؛ ~ آدمت تو، گهپ تو ذبن، تو خو جای تے = تو آدم گستاخ استی، برای تو گپ میزنند، تو در جایست استی؛ مَرپین س. = ۱- گستاخ ش.؛ توت-قا نر چیز مَرپین سَخ؟ = تو چرا امروز باز گستاخ شدی؟؛ ۲- بد چانس ش.؛ بی بَرگت آدم ته مَرپین لوقبن = آدم بی برکت را بد چانس میگویند. م. مُسترنین، سخره.

مَرپینے = گستاخی، خود خواهی. م. مُسترنینے.

مَرے = طاعون. مرض همه گیر.

مَریضے = مریضی.

مَرار = مزار.

مَراق باز = مزاق باز.

مَراق بازے = مزاق بازی.

مَراق = مزاق.

مَرایم، مَرایم = مزاحم؛ مَرایم چ. = مزاحم ک.؛

مَرایم س. = مزاحم ش.

مَرذ = مزد.

مَرذور، مَرذور = مزدور.

مَرذور-بهس = نخوردن لقمه آخری نان (به خاطر احترام)؛ مَرذور-بهس چ. = نخوردن لقمه آخری نان.

مَرذورے، مَرذورے = مزدوری.

مَرزم = برانگیخته، هیجان زده، نا راحت؛ مَرزم س. = برانگیخته ش.، هیجان زده ش.، نا راحت ش.؛ بعد یو چارک ~ سَت = بعدن آن مرد نا راحت شد.

مَرزهل = بی استعداد، بیکاره، نادان؛ یم ~ چارک ، دَقے تَنبست نه فهر دَبد = این مرد نادان نمی تواند دروازه را بترشد.

مَرزهلے = بی استعدادی، بیکارگی، نادانی؛ مَرزهلے چ. = بی استعدادی نشان دادن، نادانی نشان دادن.

مَرزنگ = چالاک، دو رویه، دروغگو؛ یو اک دس ~ چارک یست ددے، دارگے مو-رد وعده چود، ات غَلت نه دهکبنت = او یک آدم دروغگو است، برای من چوب وعده کرد، تا بحال نداده است؛

مَزَنگ س. = زندگی مرفعه داشتن (حس کمبودی نکردن)؛ سلیمون وهذبن اس خیداوٹ ~ سیخ = خانواده سلیمان زندگی مرفعه دارند.

مَزَنگے = چالاکي، دو رویه گی، دروغگویی.

مَزَه چن = خوشایند، لذت بخش؛ تابستون پے پامبر ~، سَلَقین = تابستان در پامیر خوشایند است، سلقین است.

مَزَه دار = مزه دار.

مَزَه گبش = چالاک، سرفه جو.

مَزَه = مزه؛ مَزَه چ. = مزه ک.

مَزینَه = ۱-راز؛ تومزینہ پے دل أم نه فا(قود) =

راز دلت را نیافتیم؛ توند یے-یار تو ~ نه-

فربد = کسی راز تو پیدا کرده نمی کند؛ ۲-

شخصیت، طبیعت؛ وُز ته وے ~ فهم أم = من

شخصیت او را می فهمم؛ ۳- اوضاع، شرایط،

حرکت؛ یو زَمونَه مزینَه یے فورج = او به

اوضاع زمانه سازگاری دارد؛ مزینَه چ. = ادیت

ک، آزار دادن؛ ید مزینَه مو چود = او مرا ادیت

کرد.

مُزَهگ = ب. ۱- جوگندمک

طالشی (Lepyrodiclis holosteoides)؛ ۲-

گندمک (نام علمی: Stellaria) نام یک سرده از

تیره میخکیان است. وپ؛ غبله ته اس ~ سوَد =

جغجغک در گندم از جو گندمک میشود.

مُزَهگن = ب. علف از جوگندمک.

مُزَهگ-واپن = ب. علف جوگندمک.

مَزَه = گوسفند. م. مزیح.

مَزَخونج = گرسنه؛ م. گُرسنه، گبنه.

مَزَخونجے، مَزَخونجگے = گرسنگی؛ م.

گبننگے

مَز-دوڈک = یکنوع توت .

مَزوند = ازگوسفند، گوشت گوسفند.

مَز-وابنک = نام گیاه برای نوشیدن چای هم استفاده میشود.

مَزیح (ج. مَزجبن مزیح خبل) = قچ، قچ ها.

مَزیحند = از قچ، از گوسفند؛ ~ گوئبت = گوشت

قچ یا گوسفند.

مِس دُخ = بوی مس؛ مِس دُخ دُنداو = بوی مس

دادن.

مِس دیک = دیگ مسی.

مِس ۱ = ۱-حرف ربط. هم، نیز؛ همچنان؛ تو پُخ

~ خو قتیر یاس أم = بچه تو را هم با خود میبرم؛

پس ات تو ~ مو قوم = پس تو هم قوم من استی.

۲- حتی؛ بنخ ته مَأش اره مِبٹ-بِخ-گه ~ نه فَرے

یأم = آب را حتی در سه روز دیگر هم پیدا نمی

کنیم.

مِس ۲ = مِس (آهن).

مَسایقه = بب. مَسایقه.

مَسْت = مست.

مُسْتَر = بی حس، مات و مبهوت؛ مُسْتَر س. = بی

حس ش.، مات و مبهوت ش.؛ یَت أم پوند تے

خو، ~ أم سْت = در راه که آدم، مات و مبهوت

شدم.

مُسْتَر پین = بب. مُر پین.

مُسْتَر پینے = بب. مُر پینے.

مَسْتک = ب. علف هفت بند (Polýgonum

aviculáre)؛ م. صغیر-گُلک.

مُسْتَهق = مستحق؛ مُسْتَهق س. = مستحق ش.

مُسْتَهقے = مستحق.

مَسْتونَه = مستانه.

مَسْتے گَرے = مستی گری.

مَسْتے = مستی.

مَسْجَت؛ مَشْجَت = مسجد.

مُسْطَح = مسطح.

مَسْفَهَر = بابا آدم؛ آراقیطون (Arctium lappa)؛

گُل آفتاب پرست (Helianthus).

مُسْفَهَر = بب. مسفهر.

مَسْقَرَه باز = مزاقی.

مَسْقَرَه = مزاق.

مَسْکَن = مسکن.

مَسْکَه = مسکه.

مَسْکین = ۱-مسکین، فقیر، گدا؛ ۲- اسم خاص

مذ. مسکین، مسکین شاه، مسکین گل.

مَسْگَرے = مسگری؛ مَسْگَرے چ. = مسگری ک.

مَسْگَهَر = مسگر.

مُسْلَمون = مسلمان.

مُسْلَمونے = مسلمان.

مَسْلَه = مسله، سوال.

مَسین = از مس، مسی.

مُسْتوک = بب. مُنْدشْتُک.

مَشَق = ۱- مشق، علاقه؛ دوند مو مشق فُد اده
بِنهَب اُم مس بِناوره چو = اَنقَدِر علاقه داشتَم
که شب هم آبازی میکردهم. ۲- تمرین؛ مَشَق چ. =
تمرین کردن.

مُشک = بب. مُبِنک.

مِشک = بجل؛ ~ بِنَبتاو = بجل بازی.

مِشلات = مزاقی، شوخ طبع.

مِشلاته = ۱- مزاقی، شوخ طبع؛ تو قِرا ~ اَدَم
فُد = برادرت اَدَم مزاقی بود؛ ۲- مزاق، شوخی؛
ده خو ~ غل نه لهکے = مزاق هایت اترا هنوز
نمی مانی؛ مِشلاته چ. = مزاق ک.، شوخی ک.

مِشور، **مِشهور** = مشهور.

مِبن = باقلا.

مِبنارچ = مشنگ.

مِبنارچن = از مشنگ، آرد مشنگ، نان مشنگ.

مِبنار-چوشچ، **مِبنارچ-چوشچ** = بب. مَخته.

مِبنارکه = ب. گل توتون یا تمباکو (Nicotiana

tabacum)؛ دُند وخت اند اُم مِبنارکه تیزد = در
وقت جنگ ما گل توتون (تنباکو) می کشیدیم (دود
میگردیم). م. تَماکے.

مِبنتاو = ادار کردن.

مِبنَتک = قبضه، دسته یی؛ مِبف ~ بن جمع کِن
خو، وئب ده = این قبضه ها را جمع کن و درزه
ببند؛ **مِبنَتک چ.** = قبضه ک.، درو کردن. م. ائچ.
مِبنَتکے = مشتکی (در مورد انداختن غله با مشت
در سوراخ سنگ آسیاب)؛ **مِبنَتکے چ.** = با مشت
غله در سوراخ سنگ آسیاب انداختن، آرد کردن؛
ار دُور اُپ گِنست خه فُبد، ات یے چه ند گه
دوس گِنست خه فُبد وے ته ~ کِنبن = اگر دردول
برای آرد کردن گندم زیاد باشد، در اَنصورت
از کسی دیگر که گندم کم دارد، اَنرا با مشت در
سنگ آسیاب میریزانند (با این کار، ریزش گندم
از دول توقف داده میشود).

مِبن-خاو، **مِبن-خاو** = دور باقلا.

مِبنچ = ادرار؛ سِتور بَیرت بچین نه وِذچ خو،
یو ~ زُون-تے = (تو) در زیر چهار پایان خاک
نه انداختی، و ادرار شان تا زانو است.

مِبنچ-بوی، **مِبنچ-دُخ** = بوی ادرار.

مِبنچک = ادرار.

مِبن-ذَنرف، **مِبن-ذَنرفک**؛ **مِبن-ذَنوگ**، **مِبن-
ذَنوگک** = کلش. [ک ل] (ا) قسمت خشن و
درشت ساقها و برگهای گندم و جو و امثال آن
که در زمین پس از درو ماند. آنچه از ساق و
ریشه حبوب پس از درو در زمین ماند. آنچه از
ساق و کشت پس از درو بر جای ماند. گاه و
ساق درشت بر جای مانده از گندم و جو و مانند
آن. ساقه برنج در گیلان. حصیده. (یادداشت به
خط مرحوم دهخدا)؛ **مِبن بِن خه رست**، وے ته
مِبن-ذَنرفک لوفین = وقتیکه ریشه باقلا (بعد از
درو) می ماند، اَنرا کلش میگویند؛ **مِبن-ذَنرف**،
مِبن خاوپن ات، وَم بِن اَرَم خه رست، وے ته
رَیز جهت پِتِن پِن خو، یاخ پِن = کلش، وقتیکه
باقلا را درو میکنند، و ریشه ای که در آنجا می
ماند، اَنرا بخاطر هیزم جمع می کنند، و آتش
میکنند.

مِبنک، **مُشک** = مشک. مُشک دسته ای از مواد
معطر است که معمولاً به عنوان نت پایه در
عطر سازی استفاده می شود. آنها شامل ترشحات
غده ای از جانورانی مانند آهوی ختن، گیاهان
متعددی با عطرهای مشابه و مواد مصنوعی با
بوهای مشابه هستند. مشک در اصل نام ماده ای
با بوی قوی بود که از غده آهوی ختن بدست
می آمد. این ماده از زمان های بسیار قدیم به
عنوان یک ثابت کننده عطر محبوب مورد
استفاده قرار می گرفته و یکی از گرانترین
محصولات حیوانی در جهان است. تصور می شد
که غده آهو شبیه به کیسه بیضه باشد. این ماده
در گیاهان و حیوانات مختلف با بوی مشابه پیدا
می شود (به عنوان مثال گاو مشک) و با وجودی
که ساختارهای شیمیایی و اشکال مولکولی آنها
اغلب متفاوت هستند، طیف گسترده ای از مواد
معطر با بوی مشابه را در بر می گیرد. از مشک
طبیعی در اواخر قرن نوزدهم به طور گسترده ای
در عطر سازی استفاده می شد که انگیزه های
اقتصادی و اخلاقی منجر به پذیرش مشک
مصنوعی شد که اکنون تقریباً به طور انحصاری
مورد استفاده قرار می گیرد. برای بدست آوردن
مشک طبیعی، آهوی نر باید کشته می شد و نافه
آن که حاوی مشک بود برداشته می شد. امروزه

روش‌هایی برای استخراج غده حاوی مشک بدون کشتن حیوان ایجاد شده‌است. آهوی ختن: شکل اولیه نافه آهوی مشک. گوزن مشک از خانواده Moschidae است و در تبت، هند، پاکستان، افغانستان، چین، سیبری، مغولستان و ویتنام شمالی زندگی می‌کند. نافه مشک به‌طور معمول با کشتن گوزن نر از طریق تله‌های گذاشته شده در طبیعت بدست می‌آید. پس از خشک شدن، خمیر قهوه‌ای مایل به قرمز درون نافه مشک به ماده‌ای گرانبوی سیاه رنگ به نام «دانه مشک» تبدیل می‌شود که سپس با الکل خیسانده می‌شود. رایحه تنتور فقط پس از رقیق شدن قابل توجه، بوی مطبوعی می‌دهد. هیچ ماده طبیعی دیگری دارای چنین عطر پیچیده‌ای نیست که با توصیفات متناقض بسیاری همراه باشد. با این حال، معمولاً به‌طور انتزاعی به عنوان حیوانی، خاکی و چوبی یا چیزی شبیه به بوی پوست کودک توصیف می‌شود. مشک از زمان کشف، یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده بسیاری از عطرها بوده‌است، و برای داشتن عطری قوی و ماندگاری طولانی مدت به عنوان یک ماده ثابت کننده استفاده می‌شود. امروزه، مقدار تجارت مشک طبیعی توسط معاهده CITES کنترل می‌شود، اما شکار و خرید و فروش غیرقانونی همچنان ادامه دارد. وپ.

مَبْنِک ۱ = تگرگ؛ ژاله.
مَبْنِک ۲ = مشنگ.
مَبْنِک-بوی، **مُشک-بوی** = بوی مشک.
مَبْنِکِل = مشکل، سخت.
مَبْنِکَلِے = مشکلی.
مَبْنِ-مَبْنِه، **مَبْنِ-مَبْنِه چ** = تنبلی، بی‌علاقگی؛ ناز و عشوه؛ فارت تو-رد خه، نه-فارت مَبْنِ-مَبْنِه مهک = میخوامی بخور، نمی‌خوری، ناز عشوه نکن؛ پد اوقات وے رد نه فارت خو، یو مَبْنِ-مَبْنِه کِست = دلش به نان نم شود و ناز و عشوه م کند.
مَبْنِ = از باقلا، آرد باقلا.
مِصرے ۱ = مصری.
مِصرے ۲ = ثروتمند.

مَصْلَحَت گهر = بب. **مُصْلَحَت گهر**.
مُصْلَحَت گهر = مصلحت کننده.
مُصْلَحَت = بب. **مُصْلَحَت**.
مُصْلَحَت = مصلحت.
مُصْلَحَت گهر، **مُصْلَحَت گَر** = مصلحت گر.
مُصْلَحَت، **مُصْلَحَت** = مصلحت؛ **مُصْلَحَت چ**، **مُصْلَحَت چ**. = مصلحت ک.
مَضْمُون ۱ = مضمون؛ دم ساز مه-بنای، دے دم ~ مو-رد لَوْف = آن آهنگ را نخوان، مضمون آنرا برابم بگو.
مَضْمُون ۲ = اذیت، آزار، ریشخندی؛ دوند ~ مو کِنِست! = او مرا آنقدر اذیت میدهد؛ شَکے آدم دوند ات بیوے ~ چود = آدم بد استی، آنقدر هر یک را ریشخند کردی.
مَطْبُوعَات = مطبوعات.
مُطْرِب = ۱-مطرب؛ ۲-ا.خ.مذ. **مُطْرِب**.
مُطْرِبے = مطربی.
مَطْلَب = مطلب.
مَظْفِرِے = توت سفید (Morus alba).
مَظْلُوم = مظلوم.
مَظْلُومے = مظلومی.
مُعَارَف = معارف.
مُعَارَفے = رئیس معارف؛ **مُعَارَفے چ** = در رأس رئیس معارف کار کردن.
مَعْدَن = معدن.
مَعْرَعَك = ۲- بییشه؛ دم مهر عَک اند نو بُنه = در این بییشه دو خانه وار استند؛ ۲- نام جایی در بجو؛ وپف قزبن اس چبنمه پبن زے خو، ار معر عَک فه = بز ها از چبنمه پبن "نام محل چشمه سار" به مهر عَک ببر.
مَعْرُوضَه چے = گزارشگر.
مَعْرُوضَه = گزارش؛ دم معروضه-ره خوند وخت لازم؟ = برای دادن آن گزارش چند روز لازم است؟
مَعِشَت، **مَعِشَت** = معیشت؛ **مَعے-شَت چ**، **مَعِشَت چ**. = معیشت ک.
مَعْطَل = معطل؛ **مَعْطَل چ**. = معطل ک؛ **مَعْطَل س**. = معطل ش.م. پدپر.
مَعْطَلے = معطلی. م. پدپرے.
مَعْقُول = معقول.

مَعْلَم = معلوم؛ معلَم چ. = معلوم ک.؛ معلَم س. = معلوم ش.
معلومات دار = معلومات دار.
معلومات = معلومات؛ معلومات دُنداو = معلومات دادن.
معلوماتی = معلوماتی.
مَعْلَق، مهعلق = معلق؛ مَعْلَق خیداو = معلق خوردن.
معن، معنه = منع؛ معن چ. = منع ک.؛ معن س. = منع ش.
معنی، معنی، معنا = معنی.
معیار = وقت؛ هر کار اند ~ = هر کار از خود وقت دارد؛ خو ~ تے = به معیار خود؛ هر کار ته خو معیار تے سَوَد = هر کار در وقت خود میشود. م. وَخت.
معیشَت = معیشت، زندگانی؛ خرچ ات خُراج تمه رد قهم خو، معیشت کِنِبَت = برای شما خرچ و خوراک را می آورم و با تمام اشتیاق زندگی کنید.
مُعین، مُعین = معین.
معیوب = معیوب؛ معیوب چ. = معیوب ک.؛ معیوب س. = معیوب ش.
مَغْرِب = مغرب. م. غَرَب.
مَغْزے، مَغْزے = استخوان مغز؛ مے ~ تے گوشت نِسْت = در این استخوان مغز گوشت نیست. م. مهغخ.
مُغَل-بچه = مغل بچه (شخصیت افسانوی).
مَغْلُوب = مغلوب؛ مَغْلُوب چ. = مغلوب ک.؛ مغلوب س. = مغلوب شدن.
مَغْمُور = ۱- افتخار؛ پے خو عمل مَغْمُور مَه-قے = به عمل تان آفتخار نکنید؛ ۲- راضی؛ پے بَدَبَنخے بَنسُوینچکے مو رد فُورج، وُز اُم دِس مَغْمُور پے وے! = یک کرباس بدخشی برایم آورده، انقدر به آن راضی استم!
مِغُونَد(مے غُونَد) = مانند، مثل.
مُفَت ۱، مُف، مُفج = ضعیف، در کجا؛ مُفَت تو- رد، کو گهپ پے دے دُهد! = ضعیف استی، در مقابلش چیزی بگو!؛ تو-رد-پن مُفج مو دستور پاٹ و یذداو! = ضعیف استی، مانند من انداخت کرده نمی توانی!؛ مُف مَگم، مُفَت مَگم = جرأت،

جرئت، امتحان کن!؛ مُف مَگم، تو مو بهر دُهد! = تو جرئت کرده نمی توانی مرا تیله کنی!؛ نه-مُفج، نه-مُفچین = نمیتوانی، نمیتوانند؛ نه-مُفج-پن مو پوند انجبت = شما نمیتوانید راه مرا بگیرید.
مُفَت ۲ = ۱-مفت، رایگان؛ ۲-خو مُفَت فُرداو = تنبلی کردن؛ پد خو مُفَتے فُورج = او تنبلی میکند.
مُفَتَت، مُفَتَهت = مفت، مفته.
مُفَتَه خُر، مُفَت خُر = مفته خور، مفت خور.
مُفَتَه خُرے، مُفَت خُرے = مفته خوری، مفت خوری.
مفته = مفته.
مَفْکُورَه وے = مفکوره پی.
مَفْکُورَه = مفکوره.
مُفَلِس = مفلس.
مُق، مَق = ۱- قد پخش؛ ۲- فربه.
مَق = بب. مُق.
مُقَابَه، مُقَاوَه = جلد کتب، پوش کتاب؛ وم کِتَاب ~ غهغخ فُد = جلد آن کتاب ضخیم بود.
مَقَالَه = مقاله.
مُقَرَّر = مقرر؛ مُقَرَّر چ. = مقرر ک.
مُقَرَّرے = ۱-مقرری؛ ۲- عادی، معمولی، ساده.
مَقْصَد = مقصد.
مَق-مَق: آجے مَق-مَق، درازے مَق-مَق = دراز، دراز قد؛ یو تو فُرا درازے مَق-مَق، پد گلیم ته وے رد گتے کِنِبَت = قد برادرت دراز است، این گلیم برایش کوتاهی میکند.
مَقُوم ۱، مَقُوم، مَقُوم = مقام؛ دم ~ تے پے ساز لو = به این مقام یک آهنگ بخوان.
مَقُوم ۲، مَقُوم = ۱- (پس آیند، پی بست، واژهی پس آیند) اینقسم، مانند؛ تو ~ آدم اُم نو وینت = انسانی مانند تو نو دیدم؛ ۲-نسبی، کمی، کم کم، چقدر؛ یو پے-لهف وَخت بپکاره ~ فُد = او چند روز نسبی بیکار بود؛ نُر مات ~ دِپسے = امروز کمی مانده رقم معلوم میشود.
مُقِم = همیشه؛ یه خو چار قَتے پُرواس ار سُخچهرَف فُد، مُقِم کَسَلَت فُد = او سال گذشته با شوهرش در سخچرف بود، همیشه مریض بود.

مُقیمی = همیشهگی؛ اک آم مَاش ~ جای = این
جای دایمی ما .
مَکار، مَکار = مکار.
مَکارے، مَکارے چ. = مکاری ک.
مُکافات دُنداو = مکافات دادن.
مُکافات = مکافات.
مَکَتَب بَچہ = مکتب بچہ، متعلم، شاگرد.
مَکَتَب بِنایِیچ = مکتب خوان، متعلم، شاگرد.
مَکَتَب = ۱- مکتب؛ ۲- درس، تعلیم، تحصیل؛ دے
خو مَکَتَبے دے تیار چو، تهم ین فیرت = وقتیکه
تحصیل خود را تمام کرد، بعد زن بگیرد.
مَکَتَبے = مکتبی، متعلم، شاگرد.
مَکَتوب = مکتوب، خط، نامه.
مُکدر چ.؛ مُکدر چ. = خسته ک.؛ بیزار ک.؛
مانده ک.؛ در گپ: دُوندے گهپ زاد اده،
مُکدرے مو چود = آنقدر گپ زد مرا خسته کرد.
مَکر = مکر.
مَکرون = مکرونی، آشک.
مَکرے = مکرری.
مُکمل = مکمل.
مُکملے = مکملی.
مَکنتاش = بالاپوش بارانی؛ مو مَکنتاش خبذین
سنت = بالاپوش من چتل شد.
مَکون = مکان.
مَکے، اَمَک = کاکا.
مَگر = مگر.
مَگم = مگم.
مُل = اتاله گندم در روغن؛ مُل مس هر رهنک
روغن بنسرفا خه بیت، ید تهم سِتد = اتله گندم هم
همان اتاله روغنی است اما این غلیظ تر است.
مِلا، مِلا = مِلا؛ مِلا چ.، مِلا چ. = درس دادن؛
مِلا س.، مِلا س. = مِلا شدن.
مِلا، مِلا = مِلا؛ مِلا مِلا.
مَلاچظه، مَلاچظه = ملاحظه.
مِلال = مِلال، نا راضی، خفگی؛ مِلال خو چ. =
خود را مِلال ک.؛ مِلال س. = مِلال ش.
مِلالے = مِلالی.
مِلام، مِلام = مِلام.
مِلاچجه، مِلاچجه = مِلاچجه؛ مِلاچجه
چ. = مِلاچجه ک.

مِلام = مِلام.
مِلام-اُت، مِلام-اُت = آهسته، آرام.
مِلاے، مِلاے؛ مِلاے، مِلاے = مِلاے.
مِلاے، مِلاے = مِلاے.
مِلت، مِلت = ملت.
مِلتچے، مِلتچے = ناسیونالیست.
مِخ = ملخ.
مِغس، مِغست = با شکار خوب! با موفقیت!؛
یے یار رپو خه سؤد، رپو خه کینت خو، خه
یازد، هر تهن وے خه وینت، اس وے
پینسخت: "مِغس!" یو ته لوغد: "چهرف" = اگر
کسی شکار میروود، شکار میکند و بعدا که آمد،
هرکس او را دبد، از او پرسان میکن: "با شکار
خوب" او میگوید: "با چربی". یعنی چیزی را
شکار کرده.
مِغینخک؛ مِغینخک = دوست داشتنتی؛ زیبا؛
بر عکس: بنایینخک؛ وُز اُم اول تو خبز اند
بنایینخک فُدت، شیچ اُم مِغینخک = در اول من
برایت بی زیب بودم، حالا زیبا و دوستداشتنتی
شدم.
مِغے = ۱- طعمه (موش، ماهی گیری)؛ پورگ ~
یے قهپ زاد ات، یو پند نوست = موش که طعمه
را گرفت، تله پاهین شد؛ پند نذین خو، وے تے
رے بین ~ = تله می مانند، و بالای آن طعمه
میگذارند؛ ۲- مفت بدست آوردن؛ یو پوستین مو-
رد ~، بی پول-اُت مو تر-قهپ زاد = آن پوستین
مفت بدست آوردم، بدون پول بدستم رسید.
مِلیک = ۱- ملک؛ ۲- اسم خاص (مذ.)؛ مِلیک، مِلیک
بیک، مِلیک شاه، مِلیکین، مِلیک جون.
مِلیک = ۱- فرشته؛ ا.خ. مِلیک، مِلیک سِلطون،
مِلیک بیگم.
مِلت، مِلت = مِلت.
مِنگاف = تیره، آلوده؛ یم چای ~، نه پرنز اُم مَم =
این چای تیره است، من آنرا نمی نوشم. م.
لِلیگاف، لایاف، لایافه.
مِلوَت ۱: مِلوَت خو چیداو، مِلوَت سِتاو =
عجله: عجله کردن، عجله داشتن.
مِلوَت ۲، مِلوَتک = ماسوره، برای تنیدن گلیم در
وقت بافتن یا نخ.

مِلْهَت = پوست ضخیم برای تل چموس؛ دَم ~
تو-رد چھی دهکچود؟ = این پوست ضخیم را
برای تو کی داد؟؛ ~ مالتاوا = مالیدن پوست
ضخیم.

مِلْهَت-قوسج، **مِلْهَخ-قوسج** = چموس با تل
پوست ضخیم.

مَلْهَم، **مَلْعَهَم**، **مَلِیم**، **مَلِیْهَم** = مرحم، مخلوط
دارویی؛ بنداج.

مَلْهیکه = کسیکه وابسته به کس دیگر است؛
خدمه، پیاده؛ ید دے ~ فُد = او خدمه او بود؛ مَأش
آم تو-رد ~ نِست ید دے، تو امباج خاو ساو آم = ما
پیاده تو نیستیم که بجای تو درو برویم.

مَلُومَت گَر، **مَلُومَت گهر** = ملامت گَر.

مَلُومَت = ملامت، سرزنش، محکومیت.

مَلْئِرْخَک = کابوس؛ خورم اند، آدم هر چیزت خو-
بیخ لو قد خو، دذ لو قد: "مَلْئِرْخَک موبهخچے
چود" = در خواب، آدم وقتیکه گپ میزند،
میگوید: "مرا کابوس گرفته بود".

مَلِیم، **مَلِیْهَم** = بب. مَلْهَم.

مَلِیْهارد = میلیارد.

مَلِیون = میلیون

مَم = ضمیر اشاره این؛ مَأش ته شیچ مَم تهژ آم =
ما حالا این میکشیم (سگرت).

مُمبِر، **مُمبِر** = بب. مُنبهر.

مُمفَت، **مُمفَعَت**، **مُمفَت مُمفَعَت** = منفعت. م. سود،
فایده.

مُمکن، **مُمکن** = ممکن؛ یو مُمکن تُر یازد = او
ممکن امروز می آید؛ ار تمه خبز منکن دپداو-
آ؟ = آیا به نزد شما درآمدن ممکن است؟

مَمَلکَت، **مُمَلکَت** = کشور، وطن، منطقه.

مُنَاجات گوی، **مُنَاجات خُون** = مناجات گو،
مناجات خوان.

مُنَاجات = مناجات.

مُنَاسِب، **مُنَاسِب** = مناسب.

مُنَاسِبِت، **مُنَاسِبِت** = مناسبت.

مُنَاطِرَه، **مُنَاطِرَه** = مناظره؛ **مُنَاطِرَه** چ. = مناظره
ک.

مُنَافِق = منافق.

مُنبر = تالار، تریبون.

مُنْبهر، **مُمبِر**، **مُمبِر** = ممبر؛ خُطبه ته اس دَم ~
تے بسایین = خطبه را از ممبر می خوانند؛ به
مُنْبهر فریبتاوا = تا آخر رساندن، تمام کردن؛ لهک
یه دے به مُنْبِر فریبت = بگذار او (مَث). آنرا به
آخر برساند.

مُنْت دار = منت دار.

مُنْت دارے = منت داری؛ **مُنْت دارے** چ. = منت
داری ک.

مُنْت = بب. **مُنْتت**.

مُنْتت = منت.

مُنْتظِر = منتظر؛ **مُنْتظِر س**. = منتظر ش. م. پَدبِر.

مُنْتظِرے = منتظری. م. پَدبِرے.

مُنْجَم = منجم، ستاره شناس.

مُنْجَمال = بی میلی (با بی میلی)، نخواستن؛
مُنْجَمال چ. = بی میلی ک.، نخواستن؛ یو ~ چود
خو، لودے: "بشهند!" = او بی میلی کرد و
گفت: "خوب!".

مُنْجِب (جمع. **مُنْجِبِن**، **مُنْجِبِن**) = منجانی، ،
باشنده منجان (جمع. منجانی ها، منجی ها).

مُنْجے (ج. **مُنْجے** **پین**) = منجی.

مُنْچِر = صرفه جو؛ به **مُنْچِر** = صرفه جو؛ ید
عجب **مُنْچِر** آدم! = او عجب یک آدم صرفه جو
است.

مُنْچِرکے = صرفه جویی.

مُنْدو = پشنت (حیوان)؛ مو قارج-تیر-پن خُب
گر تُشک تیزد خو، وے **مُنْدو** رپش سُنْت = بالای
اسپ من بسیار کچالو آوردند و پشتش را ریش
کردند.

مُنْدهل، **مُنْدهل** = سپتوم در دیوار خانه؛ بعد فا
وے چید ارد ~ پن کِنِست = بعد در داخل خانه
سپتوم ها دیوار را جور میکند؛ **مُنْدهل** س. = بی
حرکت ماند؛ تو-ت چیز ~ سُنْج خو، رپذجت =
چرا بی حرکت ماندی.

مُنْدهل = بب. **مُنْدهل**.

مُنْدنْخَک (پرستو) = پرستو. پَرستوها و
چلچله هادر افغانستان که به اسم "غچی" یاد می
شود، گروهی از پرندگان حشره خوار
گنجشک سان عضو تیره پرستویان) نام علمی:
(Hirundinidae) هستند که تاکنون ۷۴ گونه از
آن ها شناسایی شده اند و در بسیاری از مناطق

یافت می‌شوند. این پرندگان کوچک را با قد و بدن کشیده (حدود ۲۰ سانتیمتر)، بال‌های باریک و نوکتیز، و منقار کوتاه و پاهای سست و کوچک، به آسانی می‌توان از دیگر پرندگان باز شناخت. برخی از گونه‌های پرستویان دم‌های شاخه‌دار، دارند. پر و بال پرستوها می‌تواند یک‌دست یا دارای نشان‌هایی به رنگ آبی و سبز با جلای فلزی باشد. پرجمعیت‌ترین گونه پرستو، چلچله سینه‌خاکستری است که در آسیا، اروپا، و آمریکای شمالی زندگی می‌کند. این گونه پرستو گاه در یک فصل سه بار تخم می‌گذارد؛ هنگامی که تخم‌های نوبت اول به جوجه تبدیل شدند، پس از ترک لانه جای دوری نمی‌روند، بلکه در نزدیکی آشیانه می‌مانند و در غذا دادن به جوجه‌های نوبت دوم و سوم به پدر و مادرشان کمک می‌کنند. و.پ.م. پرستو.

مُنسِک = حریص، طمع کار.

مُنسِکِ چیداو = حریصی کردن، طمع کاری کردن.

مُنسِکِ = حریصی، طمع کاری.

منسوخ = منسوخ.

مِنْطَقَه، **مِنْطَقَه** = منطقه.

مُنْفَعَت = بب. مُمَفَّت، مُمَفَعَت.

مَنْقُوف = بب. مَوْقُوف.

مُنْقِد = منتقد، انتقاد کننده، خرده گیر.

مُنْکِر = بب. مونکر.

مُنْکِن = بب. مُمِکِن.

مُنْگَر، **مُنْگَرک** = ۱- مفصل انگشتان دست و پا؛ ۲- شیخ شدن؛ ~ س. : خو آنگینت ام زاد خو، ید ~ ست = انگش من زخمی شد و بعدا بی حس شد.

مَنْگَرک = امپلق، تلنگر (زدن با ناخن وسطی چیزی را).

مَنْگَسَک = کک و مک؛ روی خالدار با رنگ های نصولاری.

مَنْگَسَکِن = کک و مک؛ روی خالدار با رنگ های نصولاری.

مَنْگَسِن بِيخ، **مَنْگَسِن بِيخ** = روی کک و مک دار.

مَنْگَهَل = سر، گردن؛ یودندے مو مَنْگَهَل وینت اته، یت تر مو خبز، یاس مو قارج = همین که او مرا دبد، دفعتا نزد من آمد، اسپ مرا ببر. **مِنْت**، **مِنْت** = منت.

مِنْچ؛ **ج. مِچین** = گوسفند، گوسفندان.

مِنْچ-بُوست، **مِنْچ-بُوست** = پوست گوسفند.

مِنْچند = از گوسفند؛ ~ گوشت = گوشت گوسفند. **مَنْیَار** = مه (ایر) (مه)، قطرات ریز آب پخش شده در هوا است که در نزدیکی سطح زمین و عموماً در ارتفاعات ایجاد می‌شود، و در فصل بهار و تابستان بیشتر است. به وجود آمدن مه، مستلزم اشباع هوای اطراف زمین از بخار آب و کمتر بودن دمای هوای اطراف زمین نسبت به سطح زمین است. اصولاً تشکیل مه، به دلیل ایجاد ابرهایی متراکم در نزدیکی سطح زمین، باعث کاهش دید و بسیاری از سوانح جاده‌ای می‌شود. این کاهش دید به خودروهای شخصی محدود نبوده‌است و معمولاً باعث به وجود آمدن تصادم کشتی‌ها و مشکل شدن حرکت هواپیماها می‌شود. و.پ.

مَنْیَار = مَیَار = مه، ابر یا مه؛ ابرهایی متراکم در نزدیکی سطح زمین یاد در سطح دریا.

مو، **ما** = ما.

مو = من، مرا.

مُؤَافِقِیت، **مُؤَافِقِیت** = موفقیّت.

مُوثِق (muthq) = ب. شیرین بیان، شیرین بویه؛ مَهْک (Glycyrrhiza glabra).

موج = موج.

مُوجَه = تقویم شمسی قمری یا حساب ۱۲ سال با ۱۲ حیوان؛ مو-ند مو ~ اسپ = سال تولد من اسپ است.

مور ۱ = مور (کرم ابریشم).

مور ۲ = مور، تاپه (لاک و مور).

مورخک، **مورخک** = تخم مورچه.

مورخک، **مورخک** = مورچه.

مورچ = مرچ.

مورے = خندق.

موزه - **انخهفیج**، **موزه دوز** = موی، بوت دوز، موزه دوز. م. موزه دوز.

موزه دوز = موچی، بوت دوز، موزه دوز.م.
 موزه-انخهفیج.
موزه = موزه.م. پیخ.
موزیم = موزیم.
موزهگ = ب. علف هرز ارشسته
 خطایی (Lepyrodiclis holosteoides)
Fenzl؛ گندمک (Stellaria) از تیره میخکیان.
مورببخ؛ **مورببخ چیداو** = سقط جنین (در
 حیوانات)؛ سقط جنین ک.
موربخورم = سقط جنین شونده (ح.).
موسم = موسم.
موشک = آبنه، دانه، ورمی در سوراخ های
 بینی اسپ؛ مریضی اسپ: مو قارج-اند ~ سنت،
 وے نخ-اند سنت = اسپ من آبنه شده، آبنه در
 بینی آن است .
موبن-غور، **موبن-غور** = کوتاه گوش (در
 حیوانات).
موقوف، **منقوف** = لغو، ممنوع، توقف؛ موقوف
 چ. = منع کردن، لغو کردن؛ موقوف س. = منع
 شدن، لغو شدن؛ ک-اس وے-ندے مو سیتاو ترم
 موقوف سنت = از همان وقت رفتن من به آنجا منع
 شد.
موکنته = مو کندن (در وقت غم و پریشانی)؛ رو
 گنته-ت مو گنته خو چیداو = روی و موی خود را
 کندن.
موکے ۱ = موکی (لقب مذهبی)؛ موکے یت
 کویرا = موکی و کامرا.
موکے، **موکے** = یکنوع پاپوش شباهت به
 ساندل؛ ~ مس بوت چناو، پهست غورک و بڤ
 اند، ات اس بیر پے و بڤ یا غهفخ ملهفت، یا
 سربین انخپن خو، بی پئرنگت پنخپن =
 "موکے" مانند بوت است، اما رویه آنها پست
 است، در برای تل شان پوست است یا سریش
 میدوزند، وبدون پاشنه میپوشند.
مولا = مولا.
موله (mula)، **مول له (mulla)** = پالان (اسپ،
 خر).
موم = مادر کلان.
مومین = مومن، معتقد بخدا، خدا شناس.
مومیایے = مومیایی.

مون = سیب.
مونا = بب. مونا.
مون-بخک = سیب خورد.
مون-بن = ریشه سیب.
موند = بب. مو.
مونس = مونس (رفیق، هم نفس، همراز).
مونکر، **مُنکر** = منکر؛ **تق مُکر** = مطلق منکر؛
 خو مونکر چ. = خود را منکر ک.
موند = از سیب.
موافطت، **مافطت**، **مافطت** = محافظت؛ خو
مافطت چ. = خود را محافظت ک.
مووقت، **مووقت** = موقت.
موی باف = موی باف.
موی سفید = موی سفید.
موی سفیدے، **موی سفیدگے** = موی سفیدی.
موی لب = بروت؛ م. بروت.
موی = موی.
موی-تنه = موی بدن (موی تنه)؛ مو ~ بُرزست
 چود = مو ها به تن من سیخ شدند؛ دوند گنده
 گهپ-ات داد، مو موی تنه شغ ست = تو آنقدر گپ
 گنده زدی که مو های جانم شیخ شدند؛ مو مو تنه
 بُرزست چود = موی تنم سیخ شد.
مویدخایونه = پاداش، پول برای مژده رسان.
مویدخایے گهر = مژده رسان.
مویدخایے = مژده، خبر خوش، خوش خبری.
موی-گه، **مویک-گه** = کمی نا وقت، اندکی نا
 وقت، به سختی؛ موی-گه-یم نه یثجت، سیخت یه
 ژاو بق = اگر کمی نا وقت می آمدم، آن گاو می
 مرد؛ علی داد موی-گه نه فریبت خو، وهذ
 سیکون لچ هم دگر کنبن = اگر علی داد کمی نا
 وقت میرسید، آنها یکدیگر خود را با
 چهارشاخ (چنگک) میزدند؛ موی-گه
قد (قید) = اندکی میبود؛ ید فهبن موی-گه قید، قلم
 سؤد = این ریسمان اندکی میبود، قطع میشد.
مورتاو = آهسته راه گشتن؛ ~ ام-~ ام، قیگه-
 رهم پے بجو فریبت = آهسته آهسته "راه رقتم" تا
 شام به بجو رسیدم.
مور-چے-گور = لاغر؛ ماش ام تو چناو ~
 نیست = ما مانند تو لاغر نیستیم.
موربن = شپش و کک، حشرات طفیلی.

مورَبِنِن = شپشی و ککی.

مور-مورک = آهسته- آهسته، آهسته- آهسته راه رفتن.

موش = گوش کوتاه (حیوانات)؛ موش فَر-اند-پن دوند- دوندک غورپن = بز گوش کوتاه، گوشهای خورد-خورد دارد. م. موبن.

موبن: موبن چیداو = گوش های سیخ: سیخ کردن (گوش های اسپ، خر).

مونده = مانده، خسته و زله؛ ~ مه- قیبت! = مانده نباشید! سلام علیکی در وقت کار؛ "مونده س. = مانده ش.، خسته ش.

مونه، مونه = مانند.

مه = مه.

مه ۱ = مه، بگیر.

مه ۲ = جز یا ذره ی برای مهما یا چیستان استفاده میشود؛ چستون مه چستون، چسه یست ات، خئیست (سایه) = چستان مه چستان، می بینی است و لمس می کنی نیست (سایه).

مهار، مهار = مهار، عنان یا دهنه لگام، قطعه ای است آهنین که در دهان اسب (شتر) جای می گیرد. دهنه بخشی از افسار اسب به شمار می آید؛ دقت مه کنبت! دم بنتر مهار پے خو خبز تهزبت = نترسید! مهار شتر را بطرف خود کش کنید.

مهتاب = ۱- مهتاب؛ ۲- اسم خاص مٹ. مهتاب، مهتاب بېگم، مذ. مهتاب شاه.

مهتاب-بهب = شب مهتاب.

مهختاو: پے خو مهختاو، استمنا = خودارضایی یا جلق زدن (همچنین استمنا برای مردان و استشهائ برای زنان) از روش های ارضای میل جنسی است. به عبارت دیگر، خودارضایی به تحریک جنسی اندام جنسی خود، جهت برانگیختگی جنسی یا سایر لذت های جنسی اطلاق می شود و معمولاً به اوج لذت جنسی می انجامد. برای برانگیختگی ممکن است از دست ها، انگشتان، اشیاء معمولی و اسباب بازی های جنسی از جمله لرزاننده یا ترکیبی از همگی استفاده شود. تحریک کردن شریک جنسی با دست همچون انگشت کردن، دستکام دهی، خودارضایی متقابل، فعالیت های

جنسی شایعی هستند که ممکن است به جای دخول جنسی بکار روند. به عبارتی، خودارضایی عموماً به انجام این عمل توسط خود شخص اطلاق می شود، اما تحریک آلت توسط فردی دیگر، البته بدون آمیزش جنسی (معمولاً با دست) را نیز نوعی خودارضایی می دانند. مطالعات انجام شده نشان داده است که خودارضایی در هر دو جنس مذکر و مؤنث و در تمام سنین رایج است، هر چند تفاوت هایی وجود دارد. بر پایه پژوهش های انجام شده توسط آلفرد کینزی درباره شیوع خودارضایی، تقریباً صد درصد مردان و سه چهارم زنان در دوره ای از زندگی خود، دست به این کار زده اند. فواید پزشکی و روان پزشکی گوناگونی به خودارضایی و نگرش سالم افراد به فعالیت جنسی، نسبت داده شده است. هیچگونه رابطه علت-معلولی میان خودارضایی و هرگونه اختلال جسمی یا روانی وجود ندارد. وپ؛ م. استمنا.

مهذ، ج. مهذبن = اینها.

مهزگ = مرگ.

مهسه، اس مهسه، از مهسه = از خاطر، برای، به خاطر، اس مهسه پات بناه ام تو مس نه ژبوج = از خاطر پادشاه تو را هم دوست ندارم.

مهسه = ایچیگی؛ موزه از پوست؛ دراز با ظرافت و نرم.

مهغز = ۱- مغز ۲- هسته؛ ۳- سر؛ ۴- فکر و حافظه.

مهک = گردن م. گردن.

مهک = اختصاری از مه-کن (بب. کن، چیداو).

مهل، مهله، مهل، مهل = وقت؛ پات بناه رده خذای مهله پیره فرزند نصیب چود (فلک). = خدا برای پادشاه در وقت پیری فرزند نصیب کرد.

مهلوچه = مانند مساله کوری (مساله ی دیک)؛ مه کرئشکه-رد مهلوچه خه قید، بمزه یم سوذ = اگر مساله کوری برای این کچالو باشد، مزد دار میشود.

مهپز = دوش سریع.

مهوتاو، مهوداو = میوکردن (پشک).

مهویج = میوکن.

می = شصت، ضربه؛ سرعت گرفتن؛ وُز ته یے
می تئث دم وئذ تے زبن ام = من در شصت یا
سرعت از این جوی می پرم.

میداو = مردن.م. مردن.

میده = ۱- میده؛ ~ پول = میده پول؛ میده چ. =
میده ک.؛ ۲- میده س. = مانده شدن.

میده-چے، میده-چید = میده کردن (پول).

میدون = بب. مبدون.

میذ = کمر، پشت؛ میذ تے ذنداو = در کمر زدن؛
خو گلیم دومهنے ذاد میذ تے خو، درو خاو
سنت = او دامن گلیم اشرا در کمر زد و شروع به
درو کرد؛ تر میذ چ. = به کمر بستن؛ مم مو تسمه
خو تر میذ کین = کمر بندم را به کمر خود بسته
کن؛ میذ زدنبت = کمر شکسته، چه رقمی جوش
نمیخورد (در مورد اتاله)؛ خُنسپه اله دبر وورث
خه ذید، لوقین: "دم میذ زدنبت." = اگر اتاله دیر
جوش بخورد، میگویند: "کمرش شکسته است."
میذ-دهرد = کمر درد.

میذ-میون = کمر؛ ~ زدنبتاو = زیاد زله و مانده
شدن؛ وپف ~ زدنبت، گته-ره-مپث-پن کار
چود = آنها بسیار زله و مانده شدند، تمام روز
کار کردند.

میر = ۱- میر (لقب)؛ ۲- ا.خ. مذ. میر، میر محمد،
میر عزیز، میر هزار، میر گل، میر خان، میر آغا،
میر خواجه، میر حسن، میر حسین.

میرا خُر = میراخور (سرپرست اصطبل)؛ بنه پین-
ارد یو ~ فُذج = او میراخور (سرپرست اصطبل)
شه ها بوده است.

میرا خُرے = میراخوری (سرپرستی اصطبل)؛
میرا خُرے چ. = میراخوری ک. (سرپرستی
اصطبل ک.).

میراٹ خُر = میراٹ خور.

میراٹ خُرے = میراٹ خوری.

میراٹ = میراٹ.

میرجوی = میر جوی، مدیر آب.

میرزا = ۱- میرزا (لقب)؛ ۲- ا.خ. مذ. میرزا،
میرزا محمد، میرزا جون، جون میرزا،

میرزا عزیز، میرزا شاه، میرزا بیک، میرزا
خان.

میرموشون = موش تازی یا قاقم (Mustela
erminea)؛ ~ ته مال خُقد = قاقم مال را میگذرد.
میرے ۱ = میری (شغل).

میرے ۲ = گل آهاری (نام علمی: Zinnia) نام
یک سرده از زیرخانواده کاسنیان آسترئیده
است.

میزجک = ساخته خواهد شده، آباد خواهد شده؛
مَاش اند ته چدین ~ ساوین = از ما خانه ها
ساخته خواهند شد.

میزداو = ساختن؛ جور کردن.

میسک = چکری.

میسک-بهرک = برگ چکری.

میل = میل.

میلے ۱ = میل، تمایل، قصد.

میلے ۲، میلش = خوب؛ تهم میلے، وُز ات رئیس
مے تاق پے تمه خبز یدام = خوب، اینبار من
رئیس نزد تان می آیم.

مین = مین (مواد انفجاری).

میہ دار = دامدار، حیوان دار.

میہ داری = دامداری، حیوان داری؛ میہ داری
چ. = دامداری ک.، حیوان داری ک..

میہ = حیوان؛ دام، دارایی.

میون-پاچه = نا تمام؛ دهد ذو بهندنپن ~، رنوبت
أم دیف = این دو خط "مصره" نا تمام ماندند، آنها
را فراموش کردم؛ میون-پاچه چیداو = ناتمام
کردن؛ خلاص نکردن.

میون = ۱- کمر؛ ۲- وسط؛ ~ ووس = چوب یا
تیر وسطی (در خانه های پامپری).

میونه سال = میانه سال.

میونه غمرے = عمر وسط.

میونه = ۱- وسط، در بین؛ ~ بَنخ اند ام ذاد ات،
بَنتر چه زون ذاد = در بین وسط آب در آمدیم و
شتر زانو زد.؛ ۲- نمره قناعت بخش؛ مورده
~ وپذد = برای من نمره میانه داد.

میونه-جای = جای وسط.

میونه-ووس = تیروسط (در خانه های پامپری).

میین = ۱- باریک، ظریف؛ وے ند ~ اواز قُد =
 آواز او ظریف بود؛ ۲- باریک (برنج)؛ اسم
 خاص (مذ.)؛ **میین** (معین)، **عبدالمیین** (عبدالمعین).
میپند = کمر بند؛ ~ گہ یے فوست خو، یت دپد
 ارسورخونہ = آن کمر بند را بست و داخل محفل
 عروسی شد.
مپتر = متر (سنجس اندازه طول)؛ **مپتر** ذنداو =
 متر زدن.
مپترو (روسی) = مترو.
مپترے = متری.
مپتود = میتود.
مپتودے = میتودی.
مپتین = چکش؛ برای تیز یا درشت کردن سنگ
 های آسیاب.
مپث = روز.
مپثن = از طرف روز، روزانه.
مپثجپف = روزانه، هر بار در روز.
مپثینج = امروزه؛ **یم** گرده ~ = این نان امروزه
 است؛ مو-ردے ~ **خُبپه** فود = او برای من اتاله
 امروزه آورد.
میخ = میخ.
میخ-جهند، **میخ-جند** = میخ برای کندن، سست
 کردن؛ ~ **قته** پیاز **بُن** **سُست** کنین = با میخ ریشه
 پیاز را سست میکنند.
مپدوں = میدان.
مپزک **دوں** = مٹانہ.
مپزک = ادار؛ **مپزک** چ. = ادار ک.
مپش = میش، گوسفند.
مپثا = روزی، در روزی.
مپبئج، **مپبئش** = توقف زایمان گاو؛ مو ژاو
مپبئش، بعدے چند وخت ته قاق **کینت** = گاو من
 دیگر چوچه نمی دهد و چند روز بعد شیر آن
 خشک میشود.
مپبئک **پوست** = پوست آهو.
مپبئک = آهو.
مپبف = ضمیر. اینها.
مپبئک = شادی، میمون.
مپمؤن **خونہ** = مهمانخانه.
مپمؤن **دارے** = مهمان اری.
مپمؤن **دوست** = مهمان دوست.

مپمؤن = مهمان.
مپمؤنے = مهمانی.
مپنتاو = ماندن؛ **ؤز** پے مے پامپر **مپن** **أم** = من
 در این پامیر می مانم.
مپوؤخ = توت جدا شده ی خشک و خوب؛ توت
 درجه یک.
مپوؤخک = میوه خشک شده در درخت توت.
مپوه = میوه.
منخ-جند، = بب. **منخ-جهند**.
منر:خو **زبؤن** **منر** **چیداو** = خب، ساکت: ساکت
 شدن؛ اه بچگله! کو خو **زبؤن** **منر** **بت** = آه بچه
 ها! زبان تانرا بگزید" ساکت شوید".
منرَبؤن = ۱- مهربان؛ اسم خاص مذ.
منرَبؤن (مهربان)؛ **منرَبؤن** شاه (مهربان شاه).
منرَبؤنے = مهربانی؛ **منرَبؤنے** چ. = مهربانی
 ک.
منست = مهتاب.
منست-جؤمچ = با خال های سفید و سیاه، خال
 دار؛ ~ **بُچ** = گوسفند خالدار.
منستؤنچ، **منستینچ** = ماهوار؛ ارهی-
منستؤنچ = سه ماهه؛ **خؤند** **منستؤنچ** = چند ماهه.
منلئت = مهلت؛ **منلئت** **ذنداو** = مهلت دادن.
مے-جهد؛ ج. **مجهدپن** = جاری؛ قرابت زنان
 برادران با همدیگر.
مے-رویه **گے** = از اینطرف؛ دریا؛ م. دے رویه
 بیج، وے رویه بیج.
مے-رویه = اینطرف؛ دریا؛ م. دے رویه، وے
 رویه.
مے-تے، **مے-تیر** = ۱- ضمیر قید محل درجه
 نزدیک. به این طرف، اینجا، از اینجا؛ **ؤز** ته ~
 خو، تر دے تو **خُدود** ته **بئش** **دھم** = من اینجا را و
 در حدود تو آبیاری میکنم؛ ۲- **همچنین**،
همینطور (اینطور)، به همین قسم، به همین شکل؛
 مه **رَف** پے مے، لهک ~ **یم** **مپنت** = به این
 غرض **نگیر**، **بگذار** **همینطور** **باشد**؛ مے-تے-
یت وے-تے: مے-تئئت وے-
تے = **همینطور** (اینطور) و **آنطور**؛ **ؤز** وے **لؤف**
أم: "ساز **لؤف**، ات یو مو-رد مے-تئئت وے-تے
لؤفد." = من برایش میگویم: "آهنگ بخوان، و او

برایم همینطور (اینطور) و آنطور میگوید. "م. دے-تے (درجہ وسط)، وے-تے (درجہ دور).
مے-تیہج = ضمیر قید محل درجہ نزدیک.
 کجایی، بہ این جہت (مسیر)؛ تے-بیٹ ~ یا ار
 قشلاق ساوأم، یا دے نی پے یپل = بیائید یا بہ این
 جہت برویم، یا بہ قشلاق، یا نی (یا اینکہ) بہ
 ایلاق. م. درجہ وسط دے-تیہج، درجہ دور، وے-
 تیہج.

مے-چہنگ = بدست، در دست؛ شیچ پول دے ~
 زاد = حالی اگر پول بدست اش بیاید؛ در پنجه؛
 یہ عقاب چیں وم ~-ات، رو بنست = آن عقاب
 ماکیان در چنگالش و پرید.
مے-دست = در دست.

مے-غور = بار در آغوش، بسته باری در آغوش؛
 بو ژیز وے ~-ات، بیت = بسته هیزم در بغلش و
 آمد.

مے-نول = در نول، با نول؛ چبود مے نول دونه
 فد = در نول کبوتر (غله) دانه بود.

مے-قہپ = در دست؛ تو یخ أم خو ~ چود = بچه
 ات را در دست گرفتیم.